

۷ اسفند ۱۳۹۵ - شماره: ۷۱

مقاله‌ها

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

مصدق‌شناسی موانع شناخت

نویسنده مقاله:

محسن حسینی

توجه: دیدگاه‌های منتشر شده در پایگاه، دیدگاه‌های ارسال شده توسط کاربرانند و لزوماً دیدگاه‌های این دفتر محسوب نمی‌شوند.

بسم الله الرحمن الرحيم



مصدق‌شناسی موانع شناخت

محسن حسینی

شاید بتوان گفت مهم‌ترین دل‌مشغولی و دغدغه‌ی انسان امروز، انتخاب مسیری صحیح و روشی استوار برای راهیابی به ساحت حقیقت است؛ مسیری که رستگاری را برای او به ارمغان آورد و روشی که او را از انحراف و اعوجاج در جهان‌بینی‌اش مصون بدارد. لذا او به دنبال مطلوبی است که با آن روح پرسشگر خویش را آرام کند و دانایی و آگاهی را برای فطرت حقیقت‌جوییش به ارمغان آورد. به همین خاطر است که همواره در حال پویش و بررسی و مشغول آزمون و خطا بوده است. لکن با این وجود، در مسیر این کاوش تاریخی و تقلا‌ی طولانی، غالباً ناکام مانده و موفق نبوده است. تحلیل تجربی

و استقرائی از زندگی انسان حاکی از آن است که این ناکامی تاریخی به دو دلیل بوده است:

یکی آنکه انسان معیار ثابت و مستقّلی برای شناخت حق از باطل و تمییز درست از نادرست نداشته و نوعاً متّکی به داشته‌های محدود و یافته‌های نسبی خود بوده است و دیگری آنکه دچار موانعی شوم و راهزنانی خطرناک شده است که او را از شناخت کامل و صحیح بازداشته و به حسیض نادانی و گمراهی درانداخته است. لذا همواره آگاهی کامل درباره‌ی «معیار شناخت» و «موانع شناخت» از بنیادی‌ترین و ضروری‌ترین دانش‌های ابزاری مورد نیاز بشر بوده و هست. از همین روست که رهبر مجاهد و معلّم فرزانه‌ی ما حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی در کتاب شریف «بازگشت به اسلام» پیش از هر چیز، به تشریح مباحث معرفت‌شناسانه از قبیل معیار و موانع شناخت می‌پردازد. ایشان در مقام تبیین معیار شناخت می‌فرماید:

«تنها چیزی که می‌تواند معیار شناخت انسان باشد، «عقل» است؛ چراکه عقل، تنها ابزار شناخت آدمی است و قوه‌ی مدرکه‌ای جز آن در نفس او وجود ندارد. به عبارت دیگر، برای عقل جایگزینی نیست که در عرض آن قرار داشته باشد و بتواند از آن بی‌نیاز کند و این یک امر محسوس و وجدانی است. وانگهی شناخت انسان عملاً به وسیله‌ی عقل انجام می‌شود و رضایت یا کراهت او تأثیری بر این واقعیت ندارد؛ چراکه این واقعیت، خصلت ذاتی انسان و خلقت پروردگار حکیم است و با این اوصاف، تغییر آن توسط انسان، ممکن نیست.»^۱

با این وصف، ناگفته پیداست که یک انسان «بی‌عقل» خواه به معنای انسانی دیوانه و خواه به معنای انسانی صغیر یا سفیه، قادر به شناخت حق نیست و از این رو، مکلف به آن هم محسوب نمی‌شود. اما انسانی که از نعمت عقل برخوردار است و تبعاً مکلف به شناخت حق محسوب می‌شود هم گاهی از این کار عاجز می‌شود، جز آنکه این عاجز بر خلاف عجز انسان دیوانه، صغیر یا سفیه، از روی قصور او نیست، بلکه از روی تقصیر اوست؛ چراکه شناخت حق به مقدّماتی نیاز دارد و او خود در تحصیل این مقدّمات کوتاهی کرده است.

حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی مقدّمات شناخت را التزام به عقل و اجتناب از موانع شناخت می‌شمارد و سپس موانع شناخت را در ۷ مورد احصاء می‌کند و با رویکردی عالمانه و نگرشی پویا و کاربردی به تبیین مفاهیم و ذکر مصادیق هر کدام می‌پردازد. بنا بر تعریف ایشان

۱. بازگشت به اسلام، ص ۲۱ و ۲۲

موانع شناخت، عوامل شوم و خطرناکی در نفس آدمی هستند که موجب اختلال یا ضعف کارکرد عقل به عنوان ابزار شناخت می‌شوند و تبعاً به عنوان چوبی در لای چرخ آن، انسان را از راهیابی به حقیقت بازمی‌دارند. بنابراین، برای شناخت و راهیابی به حقیقت، چاره‌ای نیست جز آنکه این موانع نامیمون، شناسایی و برطرف شوند. با عنایت به اهمیت و ضرورت این مسأله، ما در این نوشتار به تحلیل مصادقی «موانع شناخت» و رفتارشناسی مبتلایان به آن‌ها می‌پردازیم و یکایک آن‌ها را با نظر به رهنمودهای معظم له و مجموعه داده‌های علمی و تجربی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم. امید می‌رود که این نوشتار، اعانتی به مبلّغان مسلمان و راهنمایی برای دعوتگران به سوی اسلام کامل و خالص باشد؛ خصوصاً با توجه به اینکه شناسایی و رفع موانع شناخت یکی از مهم‌ترین وظایف مبلّغان و دعوتگران مسلمان شمرده می‌شود.

۱. جهل

جهل بنا بر تعریف حضرت علامه، به معنای فقدان علم است و به تعبیر ایشان «اصل همه‌ی موانع شناخت است؛ چراکه نسبت آن با شناخت، مانند نسبت چیزی با ضدّ خود است و هیچ مانعی نیست مگر اینکه از آن برخاسته».^۱ ایشان جهل را از حیث موضوع و متعلّق آن به سه دسته تقسیم نموده و معتقد است که مسلمانان از سه جهت در محاصره‌ی جهالت هستند:

۱-۱. جهل به اسلام

عده‌ای جاهل به اسلام هستند؛ یعنی به درستی یا به اندازه‌ی کافی با عقاید و احکام آن آشنایی ندارند و آنان با ویژگی‌های زیر شناخته می‌شوند:

الف) دغدغه یا کوششی برای شناخت اسلام ندارند:

حضرت علامه درباره‌ی جاهلان به اسلام می‌فرماید: «آنان اسلام را نمی‌شناسند و برای شناخت آن کوشش نمی‌ورزند؛ بلکه کوشش آنان مصروف به دنیاست و شناخت آنان مبتنی بر تقلید است؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظُّنِّ﴾»^۲ «آنان را به آن علمی نیست مگر پیروی از ظن»^۳! لذا این افراد با بی‌تفاوتی و لابی‌گری در کسب علم و تفقّه در دین شناخته می‌شوند. البته کسانی از آنان که به اصطلاح متدین محسوب می‌شوند، این بی‌تفاوتی و لابی‌گری خود را در پوشش تقلید از عالمان پنهان می‌کنند و کسان دیگر که به اصطلاح چندان متدین محسوب نمی‌شوند، به خاطر گرفتاری و اشتغال به دنیا از عمل به این وظیفه خودداری می‌کنند،

۱. بازگشت به اسلام، ص ۳۲

۲. نساء/ ۱۵۷

۳. بازگشت به اسلام، ص ۳۴

ولی شباهت این دو گروه با یکدیگر این است که اگر در مورد اصول یا فروع شریعت از آنان بپرسید، پاسخ علمی و مستدلی برای شما ندارند.

ب) بیش از اصول و عقاید شریعت به فروع و ظواهر آن اهمیت می‌دهند:

بسیاری از جاهلان به اسلام، عمل‌گرا، پرانرژی، هیجانی، دارای عواطف تند و تیز دینی و به اصطلاح «انقلابی» هستند و تمرکز و اهتمام ویژه‌ای بر روی اقامه‌ی شعائر دینی به صورت عامیانه دارند، در حالی که متأسفانه شناختی عقلانی از اسلام ندارند و از آگاهی‌های ضروری درباره‌ی آن بی‌بهره هستند. اینان به تعبیر حضرت علامه «محبّ جاهل» و «عامل غافل» هستند که ناخواسته و نادانسته با اعمال جاهلانه‌ی خویش به اسلام زیان می‌رسانند و به جای خدمت به آن، خیانت می‌کنند. این افراد با ظاهربینی و قشری‌گری شناخته می‌شوند. مانند آن عده از شیعیان که برای ذکر مصیبت و ابراز ارادت به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خودزنی می‌کنند و با اقداماتی موهن و ناخوشایند، اسباب وهن شعائر اسلامی را فراهم می‌نمایند یا مانند آن عده از گروهک‌های تکفیری که به تصوّر واهی خویش فریضه‌ی جهاد (!) را احیا می‌کنند، در حالی که جز فتنه‌انگیزی و افساد در زمین کاری انجام نمی‌دهند.

۱-۲. جهل به اهل اسلام

عده‌ای دیگر جاهل به اهل اسلام هستند؛ یعنی سایر مسلمانان از گروه‌ها و مذاهب دیگر را به درستی یا به اندازه‌ی کافی نمی‌شناسند و آنان با ویژگی‌های زیر شناخته می‌شوند:

الف) درون‌گرایی و محافظه‌کاری شدید:

جاهلان به اهل اسلام، غالباً کسانی هستند که مسلمانان از مذاهب و گروه‌های دیگر را به خوبی نمی‌شناسند و تعامل چندانی با آنان ندارند؛ چراکه در لاک خودخواهی و خودحق‌پنداری فرو رفته‌اند و به کسی غیر از گروه و مذهب خود اعتنا نمی‌کنند. به همین خاطر است که در این افراد، هیچ انگیزه‌ی جدی و قابل توجهی برای بررسی منصفانه و شناخت دقیق سایر گروه‌ها و مذاهب اسلامی دیده نمی‌شود، بلکه همواره از این کار فرار می‌کنند و بهانه می‌جویند؛ همچنانکه اکثریت قریب به اتفاق اهالی مذاهب، تنها به منابع رسمی و مورد قبول مذهب خود مراجعه می‌کنند و به منابع دیگران جز برای عیب‌جویی یا اشکال‌تراشی مراجعه‌ای ندارند. همین درون‌گرایی و محافظه‌کاری مفرط، ویژگی بارز این گروه شمرده می‌شود.

ب) رفتارهای خصمانه مبتنی بر پیش‌داوری‌های غلط و غیر منصفانه:

بنا بر آنچه گفته شد، متأسفانه جاهلان به اهل اسلام صرفاً بر اساس پیش‌ذهنیت‌ها، القائات بی‌پایه و

تبلیغات مغرضانه در مورد دیگران قضاوت می‌کنند، لذا با کمال تأسف و جودشان آکنده از بغض بدون دلیل و عداوت کورکورانه نسبت به کسانی می‌شود که به درستی رویکردهای آنان را نمی‌دانند، مانند قاضی بی‌انصافی در یک محکمه‌ی صحرائی که پیش از شنیدن دفاعیات متهم، او را به مجازات محکوم می‌نماید! این همان رویکرد ناصوابی است که به تعبیر حضرت علامه موجب «بدگمانی، بدگویی و بدکاری» مسلمانان نسبت به یکدیگر شده است و همین عناصر سه‌گانه‌ی ناهنجار است که موجب شناخت مصادیق این جاهلان می‌شود.

۱-۳. چهل به دشمنان اسلام

عده‌ای هم جاهل به دشمنان اسلام هستند؛ تا حدّی که با دوستان اسلام دشمنی می‌کنند، اما دشمنان اسلام را دوست آن می‌پندارند و از عداوت آنان با اسلام و خصومتشان نسبت به مسلمانان آگاهی ندارند و آنان با روحیات، رفتارها و ویژگی‌های زیر شناخته می‌شوند:

(الف) تحجّر، تنگ‌نظری و نگرش‌های قشری:

یکی از ویژگی‌های بارز جاهلان به دشمنان اسلام، عدم تمییز دوست از دشمن و خلط این دو با یکدیگر است. در نظر اینان برخی اختلافات جزئی و بی‌اهمیت میان مسلمانان، به شکل فوق العاده‌ای بزرگ و غیر قابل اغماض جلوه می‌کند؛ تا جایی که حاضرند برای موضوعات سطحی و پیش پا افتاده‌ای مانند دست بسته یا دست‌باز نماز خواندن یا نحوه‌ی وضو گرفتن، تا مرز توهین و تکفیر یکدیگر پیش بروند! لذا این‌ها تمرکز خویش را بر دشمنی با مسلمانان گذاشته‌اند، تا جایی که حتّی از دشمنی با دشمنان واقعی خویش غافل می‌شوند و چه بسا به سکوت و مدارا با آنان روی می‌آورند. در مجموع می‌توان گفت سخت‌گیری و تنگ‌نظری نسبت به پیروان سایر مذاهب و گروه‌های اسلامی درباره‌ی امور سطحی و کم‌اهمیت ویژگی بارز این افراد است.

(ب) سطحی‌نگری و ساده‌لوحی در پذیرش القائات و تبلیغات بی‌پایه:

گروهی دیگر از جاهلان به دشمنان اسلام، افرادی ساده‌لوح، بی‌خبر، زودباور و منفعل هستند؛ چراکه تحت تأثیر برخی تبلیغات رسانه‌ای و دروغ‌های رسمی، کافران را دوستان خیرخواه خود می‌شمارند و تصوّر می‌کنند که آنان هدفی جز خدمت به مسلمانان و کمک به ایجاد صلح و ثبات در جهان اسلام ندارند، در حالی که همین افراد ساده‌لوح، چنین حسن ظنّی را نسبت به برخی دیگر از کشورهای اسلامی ندارند و نوبت به مسلمانان که می‌رسد به یاد هوشیاری، بصیرت و دشمن‌ستیزی می‌افتند! مانند گروهی از مسلمانان در کشور افغانستان که به تعبیر حضرت علامه «ده‌ها دولت کافر و متعدّی را دوست خود می‌شمارند، ولی دو دولت مسلمان و همسایه را دشمن خود می‌پندارند!»^۱

۱. بازگشت به اسلام، ص ۳۹

همچنین، می‌توان جهل را از منظری دیگر به دو دسته تقسیم کرد: جهل ساده و مرکب.

جاهل ساده کسی است که به جهل خود واقف است و به آن اعتراف می‌کند، اما جاهل مرکب کسی است که خود را عالم می‌شمارد، لذا نه تنها اعترافی به جهلش ندارد، بلکه مخاطبش را جاهل می‌انگارد! هر یک از اصنافی که پیش‌تر به آن اشاره شد، ممکن است دچار جهل ساده یا مرکب باشند، اما برای شناسایی جاهلان مرکب می‌توان گفت ویژگی بارز این افراد، تأکید و پافشاری فراوان بر روی دیدگاه‌های غلط است که خود را به شکل لجاجت و عناد، رفتارهای پیش‌دستانه یا توجیهات غریب و نامعقول نشان می‌دهد. توضیح آنکه جاهل مرکب، علی‌رغم آنکه بطلان نظرش در میزان عقل و شرع آشکار است، اما با تکیه بر فرض‌ها و ذهنیت‌های غلط یا مقدمات نادرست، به یقین رسیده است! لذا با اعتماد به نفسی کاذب و جزمیتی عجیب از نظر باطلش دفاع می‌کند و هرگز گمانش را نمی‌برد که بر خطا باشد. لذا می‌توان جاهل مرکب را با فردی مسخ شده یا مسحور مقایسه کرد؛ چراکه این طیف از افراد، سخن صحیح و معقول را با وجود شفافیتی که دارد در نمی‌یابند و با تمام وجود در برابر آن مقاومت می‌کنند؛ با توجه به اینکه توهم محق بودن تار و پود وجودشان را فرا گرفته است.

۲. تقلید

تقلید بنا بر تعریف حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی عبارت از «پیروی از گفته یا کرده‌ی دیگری بدون دلیل» است و بسته به مرجعی که از آن تقلید می‌شود، توسط ایشان به ۵ دسته تقسیم شده است: تقلید از پیشینیان، تقلید از عالمان، تقلید از اکثریت، تقلید از ظالمان و تقلید از کافران.

اما فارغ از این تقسیم‌بندی، مقلدین -از آن حیث که تقلید می‌کنند- ویژگی‌های رفتاری و مختصات روانی منحصر به خود را دارند که می‌توان آن را در چند عنوان خلاصه کرد:

الف) فقدان اعتماد به نفس و استقلال نظر:

مقلد، فاقد اعتماد به نفس و استقلال نظر و تبعاً دچار انفعال و وابستگی فکری است. لذا خود را در حدّی نمی‌داند که بر خلاف نظر پیشینیان یا عالمان یا اکثریت مردم یا ظالمان یا کافران عرض اندامی نماید؛ چراکه آن‌ها را بزرگ و خود را کوچک یا آن‌ها را قوی و خود را ضعیف می‌شمارد. لذا چنین فردی، تنها چاره‌ی خود را در هر امر صغیر و کبیری، تبعیت محض از اشخاص یا گروه‌های مورد نظرش می‌یابد.

ب) تعلق خاطر و شیفتگی کاذب:

برخی از مقلدین به خاطر شیفتگی و علاقه‌ی مفرط به یکی از این منابع ۵ گانه، خواسته یا

ناخواسته مقلد آنان می‌شوند و نمی‌توانند بر خلاف نظر آنان به چیزی معتقد باشند. مانند کسانی که به صورت مفرط و غیر عادی به گذشتگان خویش یا نسل‌های نخستین عشق می‌ورزند و مخالفت با مواضع آنان را یک سنت‌شکنی نابخشودنی و «ذنب لا یُغْفَر» می‌پندارند! یا مانند کسانی که کافران را دوست می‌دارند و به خاطر فشار تبلیغات و القائات آنان، به سوی فرهنگ نازل و اخلاق بدوی آنان گرایش پیدا کرده‌اند و حتی در امور جزئی مانند نحوه‌ی سخن گفتن یا نحوه‌ی پوشش و آرایش از آنان الگوبرداری می‌کنند. بنا بر این، نشانه‌ی گروهی از مقلدان، شیفتگی نامعقول و عواطف بی‌پایه در مورد شخصیت‌ها یا گروه‌های مختلف است.

ج) شخصیت‌گرایی و فردمحوری:

گروهی از مقلدین به شدت دچار شخصیت‌گرایی و فردمحوری هستند؛ به این معنا که فردی را تحت عناوین مختلف، الگوی تمام و کمال و کعبه‌ی آمال خویش قرار می‌دهند و هر آنچه گفت را چشم‌پسته و کورکورانه می‌پذیرند؛ نه به خاطر آنکه سخنان آن فرد مبتنی بر عقل و شرع است، بلکه به خاطر آنکه اهواء و سلايق و پسندهای فرد مقلد را ارضاء می‌کند و او با تقلید از مراد خود، احساس آرامش و رضایت می‌نماید. نشانه‌ی چنین افرادی آن است که برای تقلید کورکورانه و تأسی همه‌جانبه‌ی خود، دلیل منطقی و مشخصی ندارند و دلایلشان برای این کار صرفاً ذوقی و احساسی است.

د) فرار از تحقیق و گریز از دلیل‌گرایی:

خصلت دیگر مقلدان آن است که نه تنها از دعوت به سوی تحقیق و پیروی از دلیل استقبال نمی‌کنند، بلکه آن را تهدیدی علیه خود به حساب می‌آورند و با کسی که آنان را به چنین کاری دعوت می‌کند، مخاصمه می‌کنند. به عنوان نمونه، اگر شما از یک مقلد در مورد یکی از دیدگاه‌های سخیف و نادرست مرادش دلیل بطلبید، برآشفته می‌شود و از آنجا که دلیلی در اختیار ندارد، به سؤال‌کننده حمله می‌نماید و با توجیهاات مضحک و حربه‌های گوناگون از زیر بار سؤال فرار می‌کند. دلیل چنین واکنشی آن است که مقلدین، پشت تقلید از رجال خویش پنهان شده‌اند و به لحاظ علمی و مبنایی از خود چیزی ندارند. مانند سرباز ضعیفی که در جنگ خود را آسیب‌پذیر می‌یابد، لذا ترجیح می‌دهد به جای مبارزه در میدان نبرد، گوشه‌ای پنهان شود!

ه) تقلید به نرخ روز:

آخرین گروه از مقلدان کسانی هستند که به قول معروف نان را به نرخ روز می‌خورند و ابن‌الوقت هستند؛ به این معنا که هر طرف قدرت و نفوذ بیشتری داشته باشد -ولو موقتاً- تابع و مقلد همو می‌شوند. نشانه‌ی این افراد ریاکار آن است که به محض تغییر شرایط، موضع خود را تغییر می‌دهند

و رنگ عوض می‌کنند. مثلاً اگر ظالمان حکومت را به دست بگیرند، اینان مطیع ظالمان خواهند شد و اگر صالحان حکومت را در اختیار بگیرند، نیز تابع صالحان خواهند شد. لذا ویژگی رفتاری این مقلدان مزور و مذبذب آن است که دائماً معذب، نگران و ناآرام هستند؛ چراکه تلاش می‌کنند از اقتضائات روز و تغییرات لحظه به لحظه عقب‌نمانند تا بتوانند خود را با آن وفق دهند و در بازی فریبکارانه‌ای که به راه انداخته‌اند شکست نخورند. نمونه‌ی بارز چنین کسانی در تاریخ صدر اسلام، منافقان هستند. این‌ها به هنگام جهاد که احتمال غلبه‌ی دشمن مطرح می‌شد، رویکرد کج دار و مریز خود را آشکار می‌کردند و به نحوی عمل می‌نمودند که نتیجه‌ی جنگ هر چه شد، گزندى به آنان نرسد. خداوند متعال در قرآن این رویکرد منافقان را افشا نموده و فرموده است: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «[منافقان] کسانی هستند که پیوسته انتظار می‌کشند و شما را زیر نظر دارند؛ اگر از جانب خداوند فتوحی برای شما رقم خورد، می‌گویند مگر ما با شما نبودیم؟ و اگر برای کافران نصیبی در جنگ بود، به آنان [کافران] می‌گویند، مگر ما شما را همراهی نکردیم و در برابر مؤمنان از شما محافظت نمودیم؟».

۳. اهواء نفسانی

اهواء نفسانی بنا بر تعریف حضرت علامه عبارت است از خوش‌آیندها و ناخوش‌آیندهایی که «لزوماً با واقع مطابق نیستند و بر شناخت او از آن، تأثیر می‌گذارند... این خوش‌آیندها و ناخوش‌آیندها که از عواطف آدمی نشأت گرفته‌اند و با عقل او مطابقت ندارند، خوش‌بینی‌ها و بدبینی‌هایی را در ذهن او پدید می‌آورند که عقل او را از واقع‌بینی باز می‌دارند».^۲ به این ترتیب آشکار می‌شود که اهواء نفسانی عواملی درونی هستند که افراد را در زندان خویش اسیر می‌نمایند و حجاب حق می‌شوند. ویژگی‌های رفتاری و مختصات روانی کسانی که اسیر اهواء نفسانی هستند را می‌توان در چند عنوان خلاصه نمود:

الف) خوش‌بینی‌ها یا بدبینی‌های مبتنی بر عواطف سطحی:

چنین افرادی در حصار حبّ و بغض‌های بی‌پایه گیر افتاده‌اند و به همین خاطر نمی‌توانند قضاوت مستقل، منصفانه و واقع‌بینانه‌ای در مورد امور مختلف داشته باشند. لذا ویژگی بارز این‌ها، موافقت‌ها یا مخالفت‌های احساسی و بدون دلیل یا واکنش‌های هیجانی و غیر منطقی برای دفاع از نظر خود است. چنین افرادی خیلی زود دچار خوش‌بینی یا بدبینی به امور مختلف می‌شوند و تبعاً این

۱. نساء/ ۱۴۱

۲. بازگشت به اسلام، ص ۶۴

خوش‌بینی یا بدبینی‌های زود هنگام، بسیار متزلزل است و دیری نمی‌پاید. به عنوان نمونه، کسانی هستند که با دیدن یک نماهنگ تأثیرگذار یا شنیدن یک سرود تبلیغی مربوط به یک جریان خاص، یکباره تحت تأثیر قرار می‌گیرند و به آن گرایش پیدا می‌کنند؛ همچنانکه با شنیدن یک شایعه یا سخن غیر مستند در مورد جریانی دیگر، سریعاً تحریک می‌شوند و حالت بدبینی و احساس تنفر، آنان را فرا می‌گیرد. لذا می‌توان گفت نشانه‌ی بارز چنین کسانی ذوق‌محوری و اعتنای بیش از اندازه به اقبال و اِدبار دل و خطورات نفسانی است، تا جایی که آن را مبنایی برای قضاوت قرار می‌دهند.

ب) توقعات نامعقول و ذهنیت‌های خیال‌پردازانه:

ویژگی دیگر این افراد آن است که به خاطر سواد اندک و آشنایی ناکافی با مبانی و معارف دینی، تصوّرات نادرست، ذهنیت‌های غلط و اوهام مشوّشی برای خود دارند و مبتنی بر همین تصوّرات، ذهنیت‌ها و اوهام، شرط‌های عجیب و نامعقولی برای پذیرش حق و همراهی با آن تعیین می‌کنند؛ شرط‌هایی که چه بسا به تعداد افراد و تخیلات و توهمات هر یک از آنان، متعدّد است! مانند مشرکان مکه که توقّع داشتند پیامبر خدا غذا نخورد یا در بازار راه نرود یا به همراه خود فرشته‌ای داشته باشد، در حالی که توقّع صحیحی نبود، یا مانند گروهی از اهل تشیّع در زمان ما که دچار انحراف در مورد اهل بیت رسول خدا شده‌اند و به تعبیر حضرت علامه «پیشوایان خود را نیمه‌خدایانی تصوّر کرده‌اند که هاله‌ای از نور به گرد سرهای آنان است و مردگان را زنده می‌کنند و بیماران را شفا می‌دهند و حوائج را برآورده می‌سازند و از هر چه در دل‌هاست آگاهی دارند و با این وصف... اگر یکی از آنان را چنانکه هست ببابند، نمی‌شناسند؛ چراکه به زعم آن‌ها، پیشوایان اهل بیت، در ظاهر خویش از دیگران متمایزند و علاوه بر این، مانند خداوند «بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» و «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» هستند.^۱ این‌ها نمونه‌هایی از ذهنیت‌های نادرست و کج‌اندیشی کسانی است که دچار اهواء نفسانی هستند.

ج) خودمحوری و نگرش‌های انسان‌گرایانه:

این افراد دچار توهم خطرناکی هستند و آن توهم این است که حق باید مطیع آنان باشد و بر محور آنان بگردد. لذا با حالتی جزم‌اندیشانه و حق به جانب، برداشت‌های شخصی خود را ملاک حق می‌دانند و طوری رفتار می‌کنند که گویی در واقع، حق با معیارهای شخصی آنان شناخته می‌شود! شاید بتوان گفت این افراد هیچ معیار ثابت و مستقلّی برای شناخت حق و تمییز مصداق آن، در بیرون از نفس خود نمی‌شناسند و در بهترین حالت «معیار شناخت» را که امری عمومی است، تنها برای دیگران مفید می‌شمارند! به همین خاطر در این‌ها یک نوع منیّت و خودمحوری دیده می‌شود؛

۱. بازگشت به اسلام، ص ۹۱

همانند انسان‌محوران^۱ که برداشت شخصی خود را محور و مدار حق می‌شمارند. اما مشکل جایی حادث می‌شود که ملاک‌های خودساخته‌ی این افراد، غالباً ملاک‌هایی بی‌پایه و نامربوط است و هیچ دلالت روشنی بر حق ندارد، اما با این وجود شدیداً مورد اعتنای این افراد قرار دارد. مانند کسانی که انتظار دارند هر حقی در عالم رؤیا و مکاشفه به آنان نشان داده شود و اگر چیزی را در خواب نبینند به آن ایمان نمی‌آورند؛ گویی خداوند متعال موظف است فارغ از اتمام حجت در بیداری در عالم رؤیا نیز با آنان اتمام حجت نماید!

(د) انزوا، درون‌گرایی و توهم:

یکی دیگر از علائمی که به ما کمک می‌کند بیماری «اهواء نفسانی» را در افراد تشخیص دهیم، گرایش افراطی و غیر عادی برخی از آنان به گریز از جمع و گونه‌ای انزواطلبی است. البته روشن است که هر انسان منزوی و درون‌گرایی، لزوماً درگیر اهواء نفسانی نیست، لکن گروه کثیری از افرادی که دچار انزوای مفرط و بیمارگونه هستند، مبتلا به یک نوع خلأ درونی و بحران روانی می‌شوند و از آنجا که احساس پوچی و تهی بودن می‌کنند، سعی می‌نمایند با توهمات و انگاره‌هایی بی‌پایه درباره‌ی خود که کمترین بهره‌ای از واقعیت ندارد، خویش را ارضاء نمایند و همین موجب می‌شود آهسته آهسته از واقعیت‌های بیرونی فاصله بگیرند و اوهام درونی خویش را حقیقت مطلق بپندارند. بنا بر این نشانه‌ی چنین افرادی از یک سو درون‌گرایی بسیار و از سوی دیگر افکار مغشوش و سخنان وهم‌آلود است. نمونه‌ی بارز چنین افرادی، پیروان جریان‌های خرافی هستند. این‌ها عموماً با جوامع علمی قطع رابطه می‌کنند و با ترک گفتن عقلانیت و واقع‌گرایی، در یک انزوای شدید فرو می‌روند و این انزوای شوم برای آنان توهماتی به بار می‌آورد و تا جایی پیش می‌روند که خرافی‌ترین و ضد عقلی‌ترین مسائل را ادعا می‌کنند یا می‌پذیرند.

(ه) توجیه کج‌روی‌ها و انحرافات آشکار:

گروهی از کسانی که دچار اهواء نفسانی هستند، بزرگ‌ترین کج‌روی‌ها و آشکارترین انحرافات را توجیه می‌کنند. این افراد از آنجا که برای تشخیص حق از باطل و تمییز درست از غلط معیارهای خودساخته و بی‌پایه‌ای دارند، آنچه در نظر آگاهان و خردمندان یک گناه بزرگ یا انحرافی خطرناک شمرده می‌شود، در نظر اینان یک کار مباح یا مسأله‌ای قابل اغماض محسوب می‌شود! مانند گروهی از اهل تشیع که باور یافته‌اند اگر در عزای اهل بیت پیامبر قطره‌ی اشکی بریزند، دیگر اهمیتی ندارد که در اعمال خود، مرتکب چه رفتارهای زشت یا گناهان بزرگی می‌شوند؛ چراکه به زعم آنان همان قطره‌ی اشک، علی‌رغم همه‌ی گناهان کبیره یا فارغ از همه‌ی انحرافات اعتقادی، آنان را به بهشت خواهد برد!

۱. اومانیت‌ها

یا مانند کسانی که معتقدند آنچه مهم است «دل پاک» است! بنا بر این اگر انسان چشمش یا زبانش ناپاک باشد، یا با دست و پایش مرتکب گناه شود، اصلاً مهم نیست؛ آنچه مهم است دل انسان است که باید پاک باشد! متأسفانه امروز ما در اطراف خود چنین حرف‌های جاهلانه‌ای را زیاد می‌شنویم. این‌ها همان مرجئی‌های مدرن هستند که در اهواء نفسانی خویش فرو رفته‌اند.

۴. دنیاگرایی

به فرموده‌ی حضرت علامه، «منظور از دنیاگرایی، اولویّت دادن به چیزهایی است که آدمی به اقتضای غرایز خود، برای زندگی دنیا، قطع نظر از زندگی آخرت، به آن‌ها نیازمند است و فقدان آن‌ها، لزوماً به زندگی آخرت زبانی نمی‌رساند؛ مانند چیزهایی که خداوند در کتاب خود نام برده و فرموده است: ﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ۚ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾»^۱ «دوستی دلبستگی‌ها از زنان و پسران و ثروت‌های انباشته از طلا و نقره و اسب‌های قیمتی و چهارپایان و کشت، برای مردم آراسته شده است؛ این برخوردارِ زندگی دنیاست»^۲! ایشان در ادامه می‌افزاید که دوست داشتن چیزهایی که برای زندگی دنیا ضرورت دارد، اشکالی ندارد، اما دوست داشتن آن‌ها بیش از چیزهایی که برای زندگی آخرت ضرورت دارد، مصداق دنیاگرایی است و یکی از موانع شناخت شمرده می‌شود. اما ویژگی‌های رفتاری و مختصات روانی کسانی که دچار دنیاگرایی هستند را می‌توان در چند عنوان خلاصه نمود:

الف) مشغولیت فراوان به امور دنیا و عدم تمرکز بر روی حق:

دنیاگرایان همواره درگیر ارتقاء و پیشبرد امور دنیوی خود هستند و به ندرت زمانی کافی برای بررسی، اجابت و همراهی حق پیدا می‌کنند، لذا آنچه همواره از آن می‌نالند و به عنوان توجیهی برای عدم اجابت حق ذکر می‌کنند، کمبود وقت و گرفتاری به مشاغل مختلف است. برخی از دنیاگرایان چه بسا در مقام نظر، حق را می‌پذیرند و به صورت جسته و گریخته سراغ اهلش را می‌گیرند، اما در مقام عمل و در مجموع خیری به حق نمی‌رسانند؛ به همین خاطر بودندشان با نبودنشان برابر است. این افراد از لحاظ رفتاری معمولاً سراسیمه و ناآرام هستند و کمتر در حال فراغت و آرامش دیده می‌شوند.

ب) تعلق خاطر و وابستگی مفرط به داشته‌های دنیوی:

ویژگی دیگر دنیاگرایان که میان اغلب آنان مشترک است، وابستگی افراطی به چیزهایی است که خداوند در زندگی دنیا از روی ابتلاء و آزمایش به آن‌ها بخشیده است؛ همچنانکه خودش می‌فرماید:

۱. آل عمران / ۱۴

۲. بازگشت به اسلام، ص ۷۰

﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾^۱ مانند آنکه برخی از دنیاگرایان نسبت به اموال و دارایی‌های خود علقه و دلبستگی مفرطی دارند و با بخل و تنگ‌نظری فراوان، از نگرانی مستمر در مورد احتمال نقص اموال خود رنج می‌برند. از همین رو، بعضاً احساس می‌کنند همگی برای تصاحب اموال آن‌ها نقشه می‌کشند. همچنین برخی از دنیاگرایان، دچار وابستگی شدید به اعضای خانواده و خویشاوندان نزدیک خود هستند؛ تا جایی که حتی حاضرند به خاطر آن‌ها وظیفه‌ی شرعی خود را ترک کنند یا مرتکب کار نادرست و نامشروعی شوند. مانند کسانی در زمان رسول اکرم به بهانه‌ی خانه و خانواده‌ی خود، از جهاد در راه خدا شانه خالی کردند. همچنین لازم به ذکر است که حضرت علامه منشأ این مظاهر دنیاگرایی را عدم ایمان به زندگی آخرت می‌شمارد.

ج) وابستگی به مناصب و مشاغل مهمّ دنیوی که مولّد قدرت، ثروت و شهرت است:

به جرأت می‌توان گفت اکثریت قاطع کسانی که امروز در مناصب مهم و رده بالای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حتی هنری قرار دارند، دچار روزمرگی شدید و غرق در غفلت و دنیاگرایی هستند؛ چراکه سیاست، اقتصاد، فرهنگ و هنر در جوامع کنونی، دچار مفاسد و انحرافات فراوانی شده است و طبعاً قدرت، ثروت یا شهرتی که از طریق این مجموعه‌های آلوده و ناسالم عاید مسؤولان و دست‌اندرکاران ارشد می‌شود، نه تنها نمی‌تواند صرف اصلاح اخلاق و تعالی معنوی گردد، بلکه در یک چرخه‌ی فاسد، موجب انحطاط اخلاقی و بحران معنویت می‌شود. لذا ادّعای گزافی نیست اگر بگوییم که قدرت‌گرایان، ثروتمندان و شهرت‌طلبان از مصادیق بارز دنیاگرایان در جامعه‌ی کنونی ما هستند.

د) ترس، محافظه‌کاری، راحت‌طلبی و مسؤولیت‌گریزی:

دنیاگرایان حتی اگر حقّی را به لحاظ نظری بپذیرند، دوست نمی‌دارند که به لوازمش پایبند باشند. آن‌ها دوست می‌دارند هرگز دچار زحمت و مشکلی در مسیر تبعیت از حق نشوند و هر مشکلی که هست برای سایرین باشد و دامن آنان را نگیرد! لذا یکی از ویژگی‌های رفتاری دنیاگرایان، محافظه‌کاری و احتیاط بیش از حدّ در مسیر پذیرش و تبعیت از حق است. آنان می‌ترسند که با تبعیت از حق و همراهی با آن شرایط مساعد خود در زندگی دنیا را از دست بدهند و از آسایش و آرامش و امکاناتی که دارند، محروم شوند. لذا به وفور دیده می‌شود که این افراد مسؤولیت‌چندانی به دوش نمی‌گیرند و از اقدامات ضروری و متعارف در راستای انتشار و ابلاغ حق می‌هراسند. به همین خاطر،

دائماً برای انجام ندادنش مانع‌تراشی می‌کنند و بهانه می‌آورند. مانند کسانی در زمان رسول اکرم که چنین روحیه‌ای داشتند و از فرط دنیاگرایی و راحت‌طلبی، مسلمانان را از رفتن به جهاد در گرمای سوزان باز می‌داشتند یا از شکست در جنگ انذار می‌دادند.

۵. تعصّب

تعصّب بنا بر تعریف حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی «نوعی وابستگی قومی، مذهبی یا سیاسی است که مبنای عقلی ندارد و مانع از انصاف در شناخت واقع است؛ به این ترتیب که متعصّب، قوم یا مذهب یا گروه خود را قطع نظر از خوب یا بد بودن آن، به نحوی دوست می‌دارد که قادر به شناخت خوب یا بد بودن آن بر مبنای عقل نیست.»^۱ متأسفانه این مانع شناخت، از موانع بسیار رایج و شایع است و ما شاهد تعصّبات قومی، ملی، مذهبی و جناحی فراوانی در میان جوامع اسلامی هستیم و همین مانع بزرگ است که آنان را از شناخت و پذیرش حق باز داشته و از اسلام راستین دور ساخته است. لذا شناخت مصادیق متعصّبان به عنوان مقدمه‌ای برای درمان و اصلاح آنان، از اهمّیت ویژه‌ای برخوردار است. ویژگی‌های رفتاری و مختصّات روانی کسانی که دچار تعصّب هستند را می‌توان در چند عنوان خلاصه نمود:

الف) تعلق خاطر افراطی و ناآگاهانه نسبت به قوم، مذهب یا گروه خود:

بسیاری از متعصّبان، نسبت به چیزی تعصّب دارند که آن را به درستی نمی‌شناسند و در مورد آن تحقیق و مطالعه‌ی کافی نکرده‌اند و چه بسا توان گفتگوی علمی و بحث منطقی در مورد آن را هم ندارند. به بیان دیگر، فرد متعصّب برای وابستگی شدید خود به ملیت یا مذهب یا گروهی خاص، مبنایی جز احساسات شخصی و گرایش‌های جاهلی ندارد. اگرچه گروهی از آنان هستند که دچار توهم آگاهی‌اند و خود را برای دفاع از آراء خویش توانمند می‌شمارند، اما پر واضح است که آگاهی با تعصّب یکجا جمع نمی‌شود و انسان آگاه هرگز اهل تعصّب نیست.

ب) جانبداری جاهلانه و بی‌انصافی در نقد سایرین:

چنین رویکردی در متعصّبان موجب حمایت‌های کورکورانه و به تعبیر قرآن کریم «حمیت جاهلانه» می‌شود؛ به این معنا که متعصّبان تنها وظیفه‌ی خود را جانبداری از حزب خود بآیّ نحو کان می‌شمارند، لذا می‌بینیم که برای اثبات حقّانیت آن به هر رطب و یابسی متوسّل می‌شوند و با تقلای تمام، هر سخن سخیف و بی‌سر و تهی را دستمایه‌ی توجیّهات خود قرار می‌دهند! مانند یهودیان که از فرط تعصّب نسبت به قوم یهود، معتقد بودند که خداوند جز ایّامی معدود، آنان را

۱. بازگشت به اسلام، ص ۷۴ و ۷۵

عذاب نخواهد کرد.^۱ همچنین اهتمام متعصّبان، بر تخطئه و تخریب غیر منصفانه‌ی مخالفان است؛ تا جایی که برای این کار از هیچ تهمت، دروغ و ظلمی دریغ نمی‌کنند و جانب انصاف و اخلاق را رعایت نمی‌نمایند. همچنانکه مشرکان مکه از فرط تعصّب به دشنام و افترا به رسول خدا روی آوردند و آن حضرت را ساحر و مجنون خطاب نمودند؛ چراکه توان نقد منطقی قرآن کریم و آموزه‌های متین رسول الله را نداشتند.

ج) واقعیت‌گریزی، انتقاد ناپذیری و واکنش‌های احساسی در مواجهه با منتقدان:

ویژگی بارز متعصّبان انتقاد ناپذیری، عدم انعطاف و خصمانه پنداشتن تذکرات خیرخواهانه است. لذا متعصّبان غالباً کم‌ظرفیت، هیجان‌زده و عصبی هستند و در مواجهه با کوچک‌ترین انتقاد یا اظهار نظر مخالفی برآشفته می‌شوند و مانند کسی که حیثیت خود را در معرض نابودی می‌بیند، در صد حمله به مخاطب یا ساکت کردن او بر می‌آیند. حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی با ابراز تأسف از این موضوع، بسیاری از مسلمانان امروز را دچار چنین وضعیت بغرنجی می‌شمارد و می‌فرماید:

«به نظر می‌رسد که تعصّب، ترکیبی از جهل و اهواء نفسانی است؛ چراکه متعصّب از یک سو، به قوم یا مذهب یا گروه خود جاهل است، به این معنا که بدی‌های آن را نمی‌شناسد و از سوی دیگر، به آن تعلّق خاطر دارد، تا حدّی که مایل به شناخت بدی‌های آن نیست، بلکه با جزمیتی بی‌پایه، بدی‌های آن را محتمل نمی‌داند. از این رو، هنگامی که بدی‌های آن به او شناسانده می‌شود، آزرده می‌گردد و واکنشی احساسی نشان می‌دهد. شکی نیست که این حالت، مانع از شناخت حق است، ولی با این وصف، در میان مسلمانان، رایج و مشهود است؛ چراکه بسیاری از آنان، به دلیل ناآشنایی با ضعف‌های عقاید خود و دلبستگی به آن‌ها، آماده‌ی بازنگری در آن‌ها بر مبنای عقل نیستند و هر گونه بازنگری در آن‌ها ولو بر مبنای عقل را خصمانه و با سوء نیت می‌پندارند و به همین سبب، بر نمی‌تابند و پیشاپیش، مردود می‌شمارند... از اینجا دانسته می‌شود، کسانی که با فریاد زدن و مشت کوبیدن، در پی دفاع از عقاید خودند، در واقع از عقاید خود دفاع نمی‌کنند؛ زیرا فریاد زدن و مشت کوبیدن، عقایدی که بر مبنای عقل، باطل شناخته شده‌اند را حق نمی‌کنند، بلکه چه بسا بطلان آن‌ها را آشکارتر می‌سازند؛ با توجه به اینکه فریاد زدن و مشت کوبیدن، غالباً هنگامی بروز می‌کنند که حجّتی برای ابراز باقی نمانده است...»^۲

تحلیل علمی از این موضوع به ما می‌گوید که متعصّبان ذهن‌های خشک و بسته‌ای دارند و

۱. نگاه کنید به: آل عمران / ۲۴

۲. بازگشت به اسلام، ص ۷۶

به تعبیر روان‌شناسان در فرآیند جذب یا درون‌سازی داده‌هایی که از بیرون به آنان می‌رسد، دچار اختلال هستند.^۱ توضیح آنکه افراد متعصب تأکید و پافشاری زیادی بر روی معلوماتی دارند که از قبل به آن باور یافته‌اند و به خاطر ترس از تغییر و برهم زدن ترکیب این معلومات درونی، حاضر به داخل کردن داده‌های دیگری مخالف با داده‌های قبلی در وجود خود نیستند. <از دید روان‌شناسان کمال گرا، همچون راجرز، فرد کارآمد و متعادل، کسی است که آماده تجربه کردن است و «حالت دفاعی» ندارد؛ اما چرا افراد متعصب تا این اندازه، حالت دفاعی به خود می‌گیرند؟ بهترین پاسخ، «ترس» است. افراد متعصب می‌ترسند که با پذیرش تغییر نفوذ اطلاعات و آگاهی‌های جدید، خود و موجودیتشان در معرض خطر قرار گیرد، کنترل اوضاع و شرایط را از دست بدهند و دیگر نتوانند بر اوضاع جدید مسلط گردند.>^۲

۶. تکبر:

تکبر به فرموده‌ی حضرت علامه «به معنای خودبزرگ‌پنداری است که در بی‌نیاز پنداشتن خود از شناخت حق نمود می‌یابد و به سرکشی از قبول آن می‌انجامد».^۳ این مانع شناخت که ارتباط نزدیکی با جهل مرکب دارد و در واقع از همان ناشی شده است، یکی از موانع بحران‌آفرین و آسیب‌زا است که دامن‌گیر بسیاری از مسلمانان خصوصاً نخبگان، اندیشمندان، صاحب‌نظران و اهل فضل از یک سو و اهالی قدرت و ثروت و شهرت از سوی دیگر شده است. ویژگی‌های رفتاری و مختصات روانی کسانی که دچار تکبر هستند را می‌توان در چند عنوان خلاصه نمود:

الف) توهم خطرناک خود بزرگ بینی:

خداوند در قرآن کریم در وصف متکبران می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرًا مَّا هُمْ بِبَالِغِيهِ ۚ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ ۚ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^۴ «در سینه‌هاشان جز کبری که به آن نمی‌رسند نیست! پس به خدا پناه ببر؛ چه آنکه او شنوای بیناست». متکبران همان طور که از نام آن‌ها پیداست دچار «کبر» یا «خود بزرگ بینی» هستند؛ به این معنا که در خود، بزرگی و فضیلتی واقعی یا موهوم می‌یابند که به آن فریفته شده‌اند. چنین افرادی همواره از سایرین توقع تأیید، تمجید و تبعیت دارند و تنها کسانی را دور خود جمع می‌کنند که چنین رویکردی در آنان موجود باشد. از همین روست که فرد متکبر تذکر و نصیحت کسی به خودش را بر نمی‌تابد و در مقابل کمترین «إن قلت» یا مناقشه‌ای از سوی مخاطب،

۱. مفهوم جذب (درون‌سازی) در مقابل مفهوم انطباق (برون‌سازی) دو مفهوم پایه در نظریه‌ی رشد شناختی ژان پیاژه روان‌شناس شهیر سوییسی هستند.

۲. مجله‌ی حدیث زندگی، خرداد و تیر ۱۳۸۴، شماره ۲۳، مقاله‌ی تعصب (بررسی روان‌شناختی یک رفتار)

۳. همان، ص ۷۷

۴. غافر/ ۵۶

واکنش منفی نشان می‌دهد و حاضر به پذیرش و تواضع نمی‌شود؛ ولو آنکه به اشتباه خود پی برده باشد. از مظاهر دیگر این توهّم شوم، خودستایی، خود محوری، خود برتر بینی و حتّی در مراحل پیشرفته‌ی آن، برخی اختلالات روانی-شخصیتی حاد مانند خودشیفتگی^۱ است که در آن فرد، خود را از هر جهت، ویژه می‌پندارد و دنیایی را برای خود می‌سازد که خودش، در مرکز آن قرار دارد.^۲ این را نیز باید افزود که فرد متکبر، اگرچه مقصّر اصلی در ایجاد چنین توهّماتی در نفس خویش است، اما متأسفانه واقعیت آن است که شکل‌گیری بخش قابل توجهی از این توهّمات در افراد، ناشی از کوتاهی و سکوت اطرافیان، مدّاحی‌ها و تأییدات جاهلانه‌ی آنان و ترک تواضعی و نصیحت است.

ب) غرّه شدن به آگاهی‌ها، دارایی‌ها، توانایی‌ها یا موقعیت‌هایی که دیگران ندارند:
متأسفانه متکبران به خاطر شرایط مطلوب یا امکانات بالا یا موقعیت خوبی که دارند، دچار غرور می‌شوند و به قول معروف خود را گم می‌کنند. این افراد به خاطر کوتاهی در تزکیه‌ی نفس و عدم مراقبت از سلامت معنوی خود، به مباهات و فخر فروشی به سایرین آلوده می‌شوند. روشن است که برای هر فرد متکبری، زمینه‌ی متفاوتی برای این تکبر و تفاخر وجود دارد؛ چنانکه به فرموده‌ی حضرت علامه، برخی مانند شیطان به نژاد خود، برخی مانند فرعون به حکومت خود، برخی مانند قارون به ثروت خود و برخی مانند حاکمان سبأ به نیروی نظامی خود مغرورند.^۳

ج) تحریف حقایق به نفع خود به منظور جلب توجه و تملّق دیگران:
یکی از رفتارهای عجیب گروهی از متکبران آن است که دوست می‌دارند به خاطر کاری که نکرده‌اند یا به خاطر ویژگی مثبتی که ندارند، ستایش شوند. قرآن کریم درباره‌ی همین افراد فرموده است: ﴿وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا﴾؛^۴ «و دوست می‌دارند که به خاطر آنچه نکرده‌اند ستایش شوند»؛ لذا گاهی دیده می‌شود که این افراد با دستکاری واقعیت‌ها و تحریف آشکار حقایق، سعی در برجسته‌سازی و بزرگ‌نمایی نقش خود در رویدادها دارند و در این راستا گاهی با دروغ‌پردازی و گزافه‌گویی، اقدام به تخریب رقیب و تطهیر چهره‌ی خویش می‌کنند یا حتّی با مصادره به مطلوب و ادّعایی بی‌اساس، نتیجه‌ی زحمات علمی آنان که به روشن شدن موضوعی مبهم انجامیده است را برای خود از پیش معلوم می‌شمارند یا بدتر از آن با خیانت در امانت و انواع تدلیس، فضائل یا خدمات آنان را به نام خود تمام می‌کنند! چنین افرادی به وضوح دچار عقده‌ی خود کم‌بینی و بیماری تکبر هستند و همه‌ی این مظاهر ناهنجار، علائم روشنی بر بیماری آنان است.

۱. نارسسیسم

۲. نگاه کنید به: فرانسس، آلن. مبانی تشخیص روانپزشکی بر اساس DSM-5. ترجمه‌ی عبدالرضا منصوری راد

۳. نگاه کنید به: بازگشت به اسلام، ص ۷۸ و ۷۹

۴. آل عمران / ۱۸۸

د) استفاده‌ی ابزاری از برخی فضائل اخلاقی مانند تواضع و فروتنی:

گروهی از متکبران، به صورت تدریجی افرادی را به گرد خود جمع می‌کنند و با روشی پیچیده، گام به گام مخاطبین خویش را فریب می‌دهند. توضیح آنکه گاهی فرد متکبر برای جذب مخاطب ساده‌اندیش از حربه‌ی تواضع و افتادگی استفاده می‌کند؛ به این معنا که به صورت غیر مستقیم و با بهره‌گیری از انواع مهارت‌ها مانند زبان بدن یا استفاده از اقسام کنایات و اشارات، عملاً این را به مخاطب القا می‌کند که فردی صاحب مقامات و دارای فضائل ویژه است. اما وقتی نوبت به گفتگوی مستقیم می‌رسد، یکباره تواضع می‌کند و خود را کمترین جمع و خاک پای همه معرفی می‌نماید! روشن است که چنین تواضع مزورانه‌ای برای بسیاری از مردم فریبنده است و موجب جذب و علاقه‌مندی آنان می‌شود. البته تردیدی نیست که این نیرنگ و ظاهرسازی متکبران، برای خردمندان امر پوشیده‌ای نیست و این تناقض آشکار میان قول و فعل متکبران، برای هوشیاران و افراد صاحب فراست خیلی زود آشکار می‌شود. لذا می‌توان گفت یکی از نشانه‌های متکبران، تظاهر به تواضع و استفاده ابزاری از آن است.

ه) غفلت از ضعف‌های خود و پرداختن به ضعف‌های دیگران:

متکبر، از آنجا که خود را بزرگ و دیگران را کوچک می‌انگارد، ضعف‌های سایرین در نظرش بزرگ و ضعف‌های خود، در نظرش کوچک جلوه می‌کند. لذا بسیار پیش می‌آید که متکبر، عیبی را در مخاطب می‌جوید که در خودش به نحوی آشکارتر وجود دارد؛ چراکه متکبر به قول معروف «از خود راضی» است؛ به این معنا که به نقاط ضعف خود توجهی ندارد و یا اساساً منکر آن است. حضرت علامه درباره‌ی این صفت متکبران می‌فرماید: «[اینان] به سبب تکبر خود، از شناخت حق باز می‌مانند؛ چراکه به سبب برخورداری خود از یک قوت، نابخورداری خود از قوت‌های دیگر را نادیده می‌گیرند و به سبب شیفتگی به یک داشته، از نداشته‌های خود چشم می‌پوشند؛ و گرنه روشن است که هیچ کس جز خداوند کامل نیست و هر کس را قوتی هست، ضعفی نیز هست و اگر از ضعفی برکنار است، به ضعفی دیگر دچار است و عاقل کسی است که از ضعف‌ها و قوت‌های خود آگاهی دارد.»^۱

۷. خرافه‌گرایی

بنا به فرموده‌ی حضرت علامه «منظور از خرافه، انگاره‌ای مخالف با عادت است که بنیادی بر عقل و شرع ندارد و روشن است که اندیشیدن بر پایه‌ی آن، از شناخت حق باز می‌دارد؛ زیرا خرافه، با آنکه

۱. بازگشت به اسلام، ص ۷۹

بی‌بنیادترین انگاره است، گاهی رواج و رسوخی بیش از باورهای عقلی و شرعی دارد و باورهای عقلی و شرعی را آلوده و سست می‌سازد.^۱ همچنین ایشان تذکر می‌دهد که این خرافه‌گرایی اختصاصی به یک مذهب یا گروه از مسلمانان ندارد، بلکه متأسفانه «همه‌ی مذاهب اسلامی کم یا بیش به خرافات آلوده شده‌اند و با روی آوردن به خیال‌بافی و رؤیاپردازی در باورهای دینی، از عقلانیت و واقعیت‌گرایی اسلامی فاصله گرفته‌اند.»^۲ و این فاجعه‌ی بزرگی است که مسلمانان، حقایق اصیل و ناب اسلامی را رها کرده و دچار خرافات و گرایش‌های عامیانه شده‌اند. ویژگی‌های رفتاری و مختصات روانی کسانی که دچار خرافه‌گرایی هستند را می‌توان در چند عنوان خلاصه نمود:

الف) عقل‌گریزی و استهزاء یا استخفاف عقلانیت:

خرافه، همواره در غیبت عقل ایجاد می‌شود و پرورش می‌یابد. لذا هر جا که عقل تعطیل شود یا به هر دلیل مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد، بی‌تردید خرافات راه پیدا خواهد کرد. از همین روست که بنا بر تقریر کامل و عالمانه‌ی حضرت علامه، گرایش‌های خرافی و انگاره‌های بی‌اساس در میان صوفیان و اهل حدیث مسلمان راه پیدا کرده است؛ چه آنکه آنان اعتنای چندانی به عقل ندارند و آن را عامل گمراهی (!) می‌شمارند. از همین رو، می‌توان گفت یکی از ویژگی‌های بارز خرافه‌گرایان، بی‌اعتنایی آنان به عقل و نفرت و عداوتشان نسبت به گزاره‌های معقول و استدلال‌های عقلی است. همچنانکه صوفیان از استدلال عقلی بیزارند و پای اهل آن را چوبین می‌شمارند یا سلفیان کاربرد عقل در فهم شریعت را مصرّانه «بدعت» می‌شمارند و مردم را از عقلیات بر حذر می‌دارند. همچنانکه هر گاه کسی برای اثبات نظر خود به عقل استناد می‌کند، برآشفته می‌شوند و با رویکردی تحقیرآمیز او را در گمراهی آشکار می‌شمارند.

ب) اتّکاء بر موهومات و ظنیات:

افرادی که دچار خرافه‌گرایی هستند، برای عقاید شاذ و اعمال نامتعارف و عجیب خود مستندی جز امور واهی، خیالی و بی‌پایه ندارند؛ چنانکه گروهی از آن‌ها اسیر احلام و رؤیاهایی هستند که می‌بینند و گاهی نام آن را رؤیای صادقه و گاهی هم نامش را کشف و شهود می‌گذارند و بدون آنکه بینه‌ای شرعی در اختیار داشته باشند، بر اساس خواب‌های خود عمل می‌کنند یا به چیزی معتقد می‌شوند. گروهی از آن‌ها هستند که به سخنان مبهم، متناقض و بی‌سر و ته دجالان دروغ‌پرداز فریفته می‌شوند و هر سخنی که مرموزتر و نامفهوم‌تر باشد را بیشتر دوست می‌دارند. بنا بر این یکی از ویژگی‌های بارز افراد خرافاتی، اتّکاء بر اوهام و ظنون است.

۱. همان، ص ۸۴

۲. همان

ج) اخباری‌گری مفرط و جمود بر نصوص روایی:

ویژگی دیگر خرافه‌گرایان پافشاری و جمود بسیار بر روی برخی روایات ضعیف و حتی ساختگی، فارغ از بررسی سند و متن آن است؛ روایاتی که از یک سو، عموماً یا فاقد سند است و یا در سندش ایرادات جدی وجود دارد و از سوی دیگر مخالف با قرآن کریم و عقل سلیم است و در میان سایر روایات معتبر نیز، شاهد و متابعی ندارد. لذا می‌بینیم که گروهی از خرافه‌گرایان با استناد به یک روایت شاذ و بی‌اساس که در منابع روایی متأخر نقل شده است، دین‌داری می‌کنند. همچنانکه اهل حدیث مسلمان با استناد به برخی روایات جعلی که در منابعشان موجود است، اعتقاد یافته‌اند که خداوند متعال را در روز قیامت می‌توان با چشم سر دید، یا اعتقاد یافته‌اند که خداوند نیز اعضا و جوارح حقیقی دارد. از آنجا که متأسفانه در منابع روایی مسلمانان روایات جعلی و خرافی فراوانی راه یافته است، لذا بسیاری از مسلمانان دچار نمونه‌های فراوانی از این دست خرافات شده‌اند.

د) علم‌گریزی و فرار از دلیل:

افراد خرافی معمولاً اهل تعلّم و تفقّه در دین نیستند و از سواد و معلومات کافی در حوزه علوم پایه‌ی اسلامی بی‌بهره‌اند، لذا در زمینه‌ی معارف دینی دچار نگاهی عوامانه و غیر علمی هستند و برای اثبات دیدگاه خود، دچار بحران فقدان دلیل‌اند. از همین رو در مقام اظهار نظر، گاهی خود را بی‌نیاز از دلیل می‌شمارند یا برای ذکر دلیل به اموری تشبّث می‌کنند که هرگز در نظر عاقلان، دلیل شمرده نمی‌شود، بلکه به هذیان شبیه‌تر است. مانند برخی از مدّعیان دروغین عرصه‌ی مهدویت که مصرّانه و با حالتی تحکم‌آمیز و احمقانه معتقدند که نیازی به ارائه‌ی دلیل ندارند و محض ادّعای آنان برای اثبات صدق ادّعایشان کافی است!

ه) قصّه‌سرایی و داستان‌پردازی:

گروهی از خرافه‌گرایان با گرایش شدید به داستان‌های موهوم و بی‌اساس و نقل حکایت‌های عجیب و نامعقول شناخته می‌شوند. توضیح بیشتر آنکه این افراد از سر ساده‌لوحی و زودباور بودن، به راحتی شایعات و داستان‌هایی که بر سر کوی و برزن نقل می‌شود را می‌پذیرند و بدون مطابقت دادن آن با شرع یا تحلیل عقلی و منطقی مسأله، دربست آن را می‌پذیرند و بلکه به ترویج و نقل آن می‌پردازند. در حالی که اگر از آن‌ها سند این داستان و مدرک معتبرش را بپرسید، نمی‌توانند پاسخ صحیحی بدهند و تنها به شایعات کوچ‌ه و بازار و آنچه از دهان مردم شنیده‌اند استناد می‌کند.

در پایان این نوشتار، لازم به ذکر است که عناوین مختلفی که به منظور مصداق‌شناسی موانع شناخت توضیح داده شد، نمونه‌های برجسته و ناظر به غالب موارد است، لذا نگارنده مدّعی احصاء همه‌ی

خصلت‌ها و رفتارهای این افراد نیست، بلکه ممکن است خصوصیات و ویژگی‌های دیگری هم در کسانی که مبتلا به موانع شناخت هستند وجود داشته باشد که در این مقاله‌ی مختصر مطرح نشده است. اما در هر صورت سعی ما بر آن بود که الگویی قابل تأمل و کاربردی برای تمییز موانع شناخت و تشخیص مصادیق آن ارائه نماییم تا بتواند مورد استفاده‌ی مبلغان اسلام خالص و کامل و داعیان به سوی خلیفه‌ی خداوند در زمین قرار گیرد.

از خداوند متعال می‌خواهیم به فضل و کرمش همه‌ی ما را از موانع هفت‌گانه‌ی شناخت پیراسته نماید و توفیق دهد که هر چه زودتر با تهذیب نفوس خود و دیگران، مقدمات فرج امت رسول الله را فراهم نماییم و آمادگی لازم برای «بازگشت به اسلام» و گردهمایی زیر پرچم خلیفه‌ی خداوند را پیدا کنیم ان شاء الله.